هو العلیم

آغاز رسالت و امر به تبلیغ و ترویج اسلام

طرح مبانی اسلام - جلسه ششم

استاد

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ باللَه من الشّیطان الرّجیم

بِسمِ اللَه الرّحمٰنِ الرّحیم

الحَمدُ لِلَّهِ رَبِّ العالَمین

و الصَّلاةُ و السَّلامُ عَلیٰ سَیِّدِنا و نَبیِّنا و حَبیبِ قُلوبِنا و طَبیبِ نفوسنا

أبی‌القاسِم محمّدٍ و علیٰ آلهِ الطّیِّبینَ الطّاهِرین

و اللَّعنةُ علیٰ أعدائِهم أجمَعین، مِن الآن إلیٰ قِیام یَوم الدّین

# معجزۀ قرآن کریم

﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ \* قُمۡ فَأَنذِرۡ \* وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ \* وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ \* وَٱلرُّجۡزَ فَٱهۡجُرۡ \* وَلَا تَمۡنُن تَسۡتَكۡثِرُ \* وَلِرَبِّكَ فَٱصۡبِرۡ﴾.[[1]](#footnote-1)

خداوند خطاب به پیغمبر می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ﴾؛[[2]](#footnote-2)

«قبل از بعثت و رسالت، کتابی قرائت نمی‌کردی و مطلبی نمی‌نوشتی؛ چون ممکن بود راه شبهه و ریب برای کسی باز شود و در رسالت و بعثت تو شکّ و تردید داشته باشند.»

یکی از خصوصیّات قرآن کریم و کتاب آسمانی اسلام این است که: کتابی محکم است که دست هیچ باطلی به آن راه ندارد و از گزند تمام شوائب به‌دور است.

قرآن کریم کتابی است که خداوند او را برای تمام افراد، حجّت و دلیل و معجزه قرار داده است؛ یعنی این معجزۀ پیغمبر به نحوی است که اگر یک فرد در هر مرتبه و در هر موقعیّتی به این کتاب رجوع کند، برای راهنمایی و حجّیت و دلالت کافی است. ولی سنّت انبیای سلف و رسالت پروردگار بر این قرار گرفته است که از نقطۀ نظر تفاوت آرا و افکار و علوم، دلیل و حجّت برای راهنمایی آنها را بر حسب اختلاف افراد بفرستد. در روایات از ائمّه علیهم السّلام داریم که فرمودند:

اگر هیچ دلیل و معجزه‌ای با پیغمبر اکرم نبود (أعمّ از انشقاق قمر، تکلّم درخت با آن حضرت، شهادتین ریگ‌ها و حیوانات و سایر معجزاتی که از آن حضرت مشاهده می‌کردند) خود قرآن به‌تنهایی کافی بود.[[3]](#footnote-3)

# مضرّات وصول به حقیقت و معنویّت از راه حواس و معجزات ظاهری

و این حکایت از یک مطلب دقیق و عمیقی می‌کند که ما این مطلب را باید در وجود خودمان پیاده کنیم و آن این است که: آیا برای حجّیت و دلالت به حق باید متوسّل و متمسّک به امور حسّی بود و انسان از راه حس، به حقیقت و باطن دلالت شود؟ یا اینکه خود باطن و واقعیّت فی‌حدّ نفسه ظاهر و روشن است؟

اینکه تمام امّت پیغمبر پس از وفات آن حضرت از دین برگشتند[[4]](#footnote-4) و به فرمایش حضرت زهرا سلام اللَه علیها گوساله‌پرست شدند،[[5]](#footnote-5) علتش این بود که آنان از راه حس

به واقع و معنویت پیغمبر دلالت پیدا کرده بودند. واقعیّت و حقیقت با خود پیغمبر اکرم مشهود و ظاهر است. امّا اگر انسان بخواهد به‌واسطۀ دیدن و شنیدن معجزات و به‌واسطۀ حواس به واقعیّت راه پیدا بکند، رتبه و مرتبۀ او در همین محدوده باقی می‌ماند؛ و چه‌بسا بعد از گذشت از این مرحله به‌واسطۀ اینکه از مرحلۀ حواس عبور نکرده است و نفس او در این مرحله تخمیر شده است، با دیدن حوادثی و گذشت جریاناتی دوباره به همان حالت اولیٰ و به همان مرتبه برگردد!

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ﴾.[[6]](#footnote-6)

«پیغمبر فرستاده‌ای از ناحیۀ پروردگار است. آیا باید به این منوال باشد که اگر بمیرد یا کشته بشود شما به أعقاب و آن جریانات و حالات اُولای جاهلیّت باز گردید؟!»

لذا از نقطۀ نظر اینکه همین افراد نمی‌توانند به‌واسطۀ آن نور باطن و بصیرت به آن واقعیّت دسترسی پیدا کنند، خداوند متعال برای راهنمایی اینها امور حسّیِ مشاهَد را به‌عنوان معجزه و دلیل قرار می‌دهد؛ و الاّ خود کتاب مبین و خود قرآن مجید و خود کلام پیغمبر به‌تنهایی برای هدایت و دلالت کفایت می‌کند!

اگر در خود قرآن تدبّر بنماییم، اعجاز این کلام الهی از خود تدبّر در قرآن روشن می‌شود. آن‌وقت سعۀ ادراک ما نسبت به واقعیّت، با آن افرادی که بخواهند از نقطۀ نظر حواس به این واقعیّت برسند، خیلی تفاوت پیدا می‌کند. لغزش و انحراف برای افرادی که دلیل را به‌واسطۀ خود دلیل، و حجّت را به‌واسطۀ خود او مشاهده کنند، خیلی به‌ندرت اتّفاق می‌افتد؛ تا آن افرادی که بخواهند از راه ظاهر و از روی حواس به مطلبی دسترسی پیدا کنند!

# معنای امّی بودن در کلام اهل‌سنّت

روی این جهت، برای اینکه حتّی فی‌الجمله شبهه‌ای در قلوب افرادی که امکان ریب و شک در آنها می‌رود وجود نداشته باشد، خداوند پیغمبر اکرم را از اوّل به نحوی در میان مردم ظاهر کرد و جلوه داد که شکّ و شبهۀ اینکه: «این قرآن از جهت خود پیغمبر اکرم است»، از بین برود. لذا پیغمبر اکرم نه حساب می‌کردند و نه کتابتی می‌نوشتند و خیلی به ندرت اتّفاق افتاده است که مطلبی بخوانند. البتّه در بعضی از روایات وارد است که چیزی را قرائت می‌کردند، ولی در بسیاری از روایات وارد است که قرائت نمی‌کردند؛ به هر صورت، قطعاً مطلبی را نمی‌نوشتند.[[7]](#footnote-7) اتّفاق افتاده است که بعضی‌ها می‌توانند بخوانند ولی نمی‌نویسند، حتّی شنیده شده است که بعضی از علما هم حتّی نمی‌توانستند بنویسند؛ عالم و دانشمند بود، ولی نوشتن یاد نداشت و شخصی در اواخر عمر آمده بود که نوشتن را به او بیاموزد. این دیده شده است و منافاتی هم باهم ندارند. خداوند برای اینکه این شکّ و شبهه را از بین ببرد، پیغمبر را در قبل از رسالت در موقعیّتی قرار داده بود که آن حضرت نمی‌نوشتند.[[8]](#footnote-8) لذا بعضی‌ها که به پیغمبر «اُمیّ» می‌گویند، از همین قبیل است که پیغمبر همان‌طوری که از مادر متولّد شدند، به همین نحو رشد و نموّ پیدا کردند و به همان نحو عامی بار آمدند؛ لذا «اُمّی» می‌گویند. و این مطلب در کتب اهل‌تسنّن بسیار دیده می‌شود.[[9]](#footnote-9)

# تغییر بعضی از سنّت‌های شرایع گذشته در شریعت رسول خدا

در قرآن کریم آیه‌ای راجع به قوم حضرت موسی داریم که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ

وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾.[[10]](#footnote-10)

«آن کسانی از قوم موسی که نبیّ اُمیّ ما را متابعت کنند، آن کسی که آنها را امر به معروف می‌کند... .»

پروردگار در اینجا خصوصیّات پیغمبر اکرم را بیان می‌کند:

﴿يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾؛ «امر به معروف می‌کند، نهی از منکر می‌کند.»

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ﴾؛ «آن چیزهایی را که قبلاً بر آنها حرام بود، حلال می‌کند.»

چون همان‌طوری که عرض شد، بعضی از احکام و بعضی از دستورات در شریعت حضرت موسی به نحوی بود که در شرایع بعدی تغییر پیدا کرد.

﴿وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ﴾؛ «ثقل و سنگینی را از آنها نسبت به تکالیف برمی‌دارد.»

﴿وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾؛ «پیغمبر آنچه را که دامن‌گیر آنها بود، می‌زداید و از بین می‌برد.»

البتّه قبل از پیغمبر اکرم در شریعت حضرت عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام هم بعضی از احکام شریعت حضرت موسی تغییر پیدا کرد؛ خداوند از قول حضرت عیسی می‌فرماید:

﴿وَمُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعۡضَ ٱلَّذِي حُرِّمَ عَلَيۡكُمۡ﴾؛[[11]](#footnote-11) «من پیغمبر قبلی خود، حضرت موسی را تصدیق می‌کنم.»

چون حضرت عیسی شریعت جداگانه‌ای از طرف پروردگار نیاورد؛ شریعت حضرت عیسی همان تورات بود با کمی اختلاف. لذا در اینجا می‌فرماید که: وظیفۀ من

تصدیق شریعت حضرت موسی است، نه ابداع و آوردن شریعت جدید؛ شریعت همان شریعت حضرت موسی بوده است، ولی بعضی از تغییرات در آن داده شده است:

﴿وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعۡضَ ٱلَّذِي حُرِّمَ عَلَيۡكُمۡ﴾؛ «بعضی از آنچه را که قبلاً بر شما حرام بود، من بر شما حلال کردم.»

در شریعت پیغمبر اکرم هم بسیاری از آن احکامی که در شریعت حضرت موسی و حتّی در شریعت حضرت عیسی علی نبیّنا و آله و علیهم السّلام وجود داشت، تغییر پیدا کرده بود.

# بشارت ظهور پیغمبر اکرم در وحی به حضرت موسی

﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾؛

«آن کسانی که ایمان به پیغمبر بیاورند و او را معزّز و محترم بدارند و پشت و پناه او باشند و به او کمک بکنند و از آن نور (که منظور از آن، قرآن است، و در بسیاری از روایات، امیرالمؤمنین علیه السّلام و اهل‌بیت او منظور هستند[[12]](#footnote-12)) متابعت بنمایند، اینها مفلح هستند.»

این آیه بعد از آیه‌ای آمده است که حضرت موسی از خداوند متعال تقاضاها و درخواست‌هایی می‌کند؛ حضرت موسی به پروردگار خطاب می‌کند:

﴿وَٱكۡتُبۡ لَنَا فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِنَّا هُدۡنَآ إِلَيۡكَ قَالَ عَذَابِيٓ أُصِيبُ بِهِۦ مَنۡ أَشَآءُ وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖ فَسَأَكۡتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلَّذِينَ هُم بِ‍َٔايَٰتِنَا يُؤۡمِنُونَ﴾.[[13]](#footnote-13)

«برای ما در این دنیا حسنه و در آخرت حسنه قرار بده! خداوند می‌فرماید: عذاب خودم را بر آن کسانی مقدّر می‌کنم که مورد خواست و مشیّت من باشند؛ و رحمت من همه را در بر گرفته است، منتها من این رحمت خودم را مقدّر می‌کنم برای افرادی که متّقی باشند و زکات بپردازند و بذل مال کنند و آن کسانی که به آیات ما ایمان و یقین دارند.»

البتّه هر کسی که از دایرۀ اطاعت و بندگی بیرون برود مستوجب عذاب خواهد

بود، و بنابراین مشیّت پروردگار بر عذاب او تعلّق خواهد گرفت؛ ولی راجع به رحمت، چون داریم: «رَحمَتِهِ الَّتی سَبَقَت غَضَبَه»،[[14]](#footnote-14) می‌فرماید:

﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖ﴾؛ «رحمت من همه را در بر گرفته است!»

منتها در اینجا از باب اینکه پروردگار متعال عذاب و ثواب را به مقتضای حساب و عدالت و اختیار و میزان، مقرّر فرموده است، مقیّد می‌کند به:

﴿فَسَأَكۡتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾؛ «من این رحمت خودم را مقدّر می‌کنم برای افرادی که متّقی باشند و زکات بپردازند و بذل مال کنند.»

﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِ‍َٔايَٰتِنَا يُؤۡمِنُونَ﴾ «و آن کسانی که به آیات ما ایمان و یقین دارند!»

به دنبال این آیه می‌فرماید که: ﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ﴾[[15]](#footnote-15) که این اطاعت و این ثواب و این درجۀ از حسنه را در دنیا و آخرت برای افرادی که متابعت پیغمبر اکرم را بکنند، متّصل می‌کند. لذا می‌بینیم در همین‌جا خداوند در کتاب تورات خود که دعاهای حضرت موسی و جواب‌های خداوند و وحی از ناحیۀ پروردگار است، نام مبارک پیغمبر اکرم و خاطرۀ آن حضرت را محفوظ و مسطور می‌دارد.

حفص بن غیاث از امام صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

روزی حضرت موسی مشغول مناجات با پروردگار بود، در این‌موقع شیطان به سراغ حضرت موسی آمد و خواست آن حضرت را إغواء کند. یکی از ملائکه به شیطان گفت: «با این بندۀ خدا که مشغول مناجات است چه‌کار داری؟!» شیطان گفت: «با او همان کاری را دارم که با پدر او آدم داشتم و آمدم او را از بهشت بیرون کردم!»

خداوند در مناجات به حضرت موسی می‌فرماید: «من نماز را از کسی قبول می‌کنم که عظمت من را در دل خود قرار داده باشد و قلب او از خوف من لبریز باشد و اولیای من را موَقَّر و معزّز و محترم بدارد!»

حضرت موسی عرض می‌کند: «پروردگارا! آیا منظور از اولیا، حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب است؟»

خطاب می‌رسد: «اینها اولیای من هستند، ولی منظور از اولیا آن کسی است که بهشت و جهنّم را به‌خاطر او خلق کردم و او محمّد احمد است که اسم او را مشتق از اسم خودم، محمود قرار دادم! فَمَن عَرَفَهم و عَرَفَ حَقَّهم، جَعَلتُ لَهُ عِندَ الجَهلِ عِلمًا و عِندَ الظُّلمَةِ نُورًا أُجیبَنَّهُ قَبلَ أن یَدعُوَنی و أُعطِیَنَّهُ قَبلَ أن یَسألَنی؛[[16]](#footnote-16) ”ای موسی! کسی که او و اهل‌بیت او را بشناسد، من برای او هنگامی که همه در جهل فرو رفتند، علم قرار می‌دهم و هنگامی که همه در ظلمت هستند، من برای او نور قرار می‌دهم؛ و او را اجابت می‌کنم قبل از اینکه من را بخواند، و به او عطا می‌کنم قبل از اینکه از من درخواست کند!“»

# کیفیّت القائات شیطان در مسیر هدایت

انسان تا وقتی که مشغول به خود است، شیطان کاری به او ندارد؛ ولی عجیب اینجا است که هر وقت انسان می‌خواهد قدمی برای خدا بردارد، شیطان همان موقع سراغ انسان می‌آید، و این خیلی عجیب است!

آیه‌ای در قرآن است می‌فرماید که:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٖ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلۡقَى ٱلشَّيۡطَٰنُ فِيٓ أُمۡنِيَّتِهِۦ﴾.[[17]](#footnote-17)

مطلب از این قرار است که خداوند متعال راه هدایت را توأم با گذشت و اختیار قرار داده است؛ انسان باید گذشت کند و مختاراً این راه را طی کند. خُب همان‌طوری که گفتیم، وقتی انسان بخواهد عملی را جدای از هدایت انجام بدهد، شیطان با او کاری ندارد و می‌گوید: «خُب خود او دارد می‌رود و احتیاجی به سربه‌سر گذاشتن با او نیست؛ خود او با ما همراهی هم می‌کند و خیلی لازم نیست که ما به دنبال او برویم!» ولی همین‌قدر که می‌خواهد یک قدم بردارد و در راه برود، فوراً جلوی او قرار می‌گیرد؛ اوّل‌کسی که می‌خواهد با او مخالفت کند خود بچۀ اوست، عیال اوست، رفیق اوست و

قوم‌وخویش اوست! اینها تا حالا کجا بودند؟! در آیه می‌فرماید:

﴿پیغمبران و انبیا (تا وقتی ساکت هستند مسئله‌ای و مطلبی نیست، امّا) وقتی می‌خواهند یک نیّت و مسئله‌ای را در میان مردم اجرا کنند، شیطان می‌آید و می‌ایستد و جلوی اینها را می‌گیرد!﴾

چطور می‌گیرد؟ در میان افراد نفوذ می‌کند: «این کاری که می‌خواهی انجام بدهی و این اطاعتی که می‌خواهی انجام بدهی، باعث گرفتاری تو و باعث دوری تو از مردم می‌شود! موقعیّت اجتماعی تو به خطر می‌افتد، و موقعیّت اجتماعی مهم‌تر و بالاتر است! این کاری که می‌خواهی انجام بدهی، در میان مردم انگشت‌نما می‌شوی!»

آقاجان مگر شما قیّم و ولیّ دین هستی که دل تو برای دین می‌سوزد؟! وقتی می‌گویند: «این کار را انجام بده» پس انجام بده! حفظ اسلام و انگشت‌نما شدن و خلاف دستور پیغمبر و لطمه خوردن و... به من و شما چه مربوط است؟! اگر امام علیه السّلام به تو امری بکند، خدشه و شبهه‌ای در آنجا جاری می‌کنی؟! اگر امام علیه السّلام یا پیغمبر اکرم صریحاً این دستور را به تو بدهد، در آنجا هم می‌گویی موقعیّت اسلام به خطر افتاده است؟! یا نه، دیگر در آنجا نمی‌شود حرف زد. اظهار نظر کردن در مقابل اوامر و دستورات الهی، فضولی‌کردن به‌حساب می‌آید. وقتی انسان بخواهد یک قدم به سمت پروردگار بردارد، یک قدم به سمت حق بردارد، یک قدم به سمت واقعیّت بردارد، بخواهد یک مسئله انجام بدهد، بخواهد کاری انجام بدهد و کوچک‌ترین مسئله‌ای را انجام بدهد، در این موقع می‌بینیم تمام مخالفت‌ها از این‌طرف و از آن‌طرف شروع شد؛ درحالتی‌که اگر ما بخواهیم یک قدم به عقب و قهقرا برداریم، ابداً هیچ‌گونه از این مسائل وجود ندارد!

روایتی داریم که اهل‌تسنّن آن را نقل می‌کنند و می‌گویند:

وقتی شیطان از جمیع اموری که ممکن است به‌واسطۀ آن امور، در انسان نفوذ و رسوخ پیدا کند، مأیوس شد، آن‌وقت از طریق نزدیک‌ترین افراد به انسان وارد می‌شود!

یعنی وقتی که نتوانست به‌واسطۀ موقعیّت، به‌واسطۀ مال، به‌واسطۀ شهرت، به‌واسطۀ علم، به‌واسطۀ اعتبارات، به‌واسطۀ فرزند، به‌واسطۀ دنیا و سایر مسائلی که انسان با آنها سر و کار دارد، در انسان نفوذ پیدا بکند، راه‌های دیگری برای نزدیک شدن برمی‌گزیند! این همان معنایی است که خداوند در قرآن می‌فرماید: «هر پیغمبری را ما بخواهیم بفرستیم،» ﴿أَلۡقَى ٱلشَّيۡطَٰنُ فِيٓ أُمۡنِيَّتِهِۦ﴾؛ شیطان می‌آید و با آن پیغمبر معیّت دارد!

یک حکمی که پیغمبر می‌خواهد بیاورد، فوراً مخالفت شروع می‌شود! تمام احکام که یک‌باره نمی‌آید؛ کم‌کم می‌آید. یک مطلبی بخواهد نقل بکند، مخالفت شروع می‌شود؛ جهاد، مخالفت؛ زکات، مخالفت؛ روزه، مخالفت؛ ترک محرمات، مخالفت!

# معنای صحیح اُمّی بودن رسول خدا

﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ﴾.[[18]](#footnote-18)

وضع پیغمبر این‌طور بود، لذا پیغمبر به اُمّی معروف بودند؛ ولی آنچه که روایات اهل‌بیت علیهم السّلام بیان می‌کند، منظور از اُمّی همان اُمّ‌القریٰ و مکّه است. ما روایات بسیاری داریم که در آنجا تصریح شده است که پیغمبر را اُمّی می‌گفتند چون منسوب به مکّه و اُمّ‌القریٰ بود.[[19]](#footnote-19)

# اعتکاف‌های پیغمبر اکرم در غار حرا قبل از بعثت

﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ \* قُمۡ فَأَنذِرۡ \* وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ \* وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ \* وَٱلرُّجۡزَ فَٱهۡجُرۡ \* وَلَا تَمۡنُن تَسۡتَكۡثِرُ \* وَلِرَبِّكَ فَٱصۡبِرۡ﴾.[[20]](#footnote-20)

حدود چهل سال از عمر آن حضرت می‌گذرد؛ همان‌طوری که عرض کردیم،[[21]](#footnote-21) امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

پیغمبر اکرم در تمام ایّام سال به غار حرا می‌رفتند و در آنجا اعتکاف داشتند.

تمام ماه مبارک رمضان در غار حرا بودند و در ایّام سال هم در بسیاری از اوقات در غار

حرا بسر می‌بردند؛ به‌طوری‌که هر وقت پیغمبر اکرم در مکّه نبودند و مسئله‌ای پیش می‌آمد، حضرت خدیجه به دنبال پیغمبر در غار حرا می‌فرستادند و مطلب را به آن حضرت بیان می‌کردند؛ آن‌وقت حضرت از غار حرا به مکّه می‌آمدند. امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

و لقد کان یُجاوِرُ فی کُلِّ سَنَةٍ بِحِراءَ، فَأَراهُ و لا یَراهُ غَیری؛ «در هر سنه‌ای پیغمبر مدتی را در غار حرا می‌گذراندند، درحالتی‌که فقط من آن حضرت را می‌دیدم و کسی غیر من او را نمی‌دید (یعنی در دوران قبل از رسالت و در دروان قبل از بعثت نمی‌دید).»

أرَی نورَ الوَحیِ و الرِّسالَةِ و أشُمُّ ریحَ النُّبوّة؛[[22]](#footnote-22) «من نور وحی و رسالت را در همان زمان (زمان قبل از رسالت) مشاهده می‌کردم و بوی نبوّت را از آن حضرت استشمام می‌کردم.»

# بشارت‌های جبرئیل به پیغمبر اکرم برای رسالت ایشان در قبل از بعثت

طبق بعضی از روایات، قبل از اینکه پیغمبر اکرم رسماً به بعثت و به رسالت مبعوث بشوند، در عالم رؤیا و غیر رؤیا جبرئیل می‌آمد و آن حضرت را بشارت به رسالت می‌داد و پیغمبر اکرم قبل از رسالت و بعثت، نماز می‌خواندند[[23]](#footnote-23) و قبل از اینکه به رسالت مبعوث بشوند و احکام و شرایع را بیاورند، امیرالمؤمنین علیه السّلام و حضرت خدیجه به آن حضرت اقتدا می‌کردند و با آن حضرت نماز می‌خواندند؛ و در روایتی داریم:

قبل از زمان بعثت و قبل از اینکه هنوز به رسالت برسند، روزی حضرت ابوطالب به منزل حضرت خدیجه آمد و دید که پیغمبر اکرم مشغول نماز هستند و امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنب آن حضرت نماز می‌خواند. رو به پیغمبر اکرم کرد و فرمود: «این چیست؟» فرمود: «این دستور خدا به من است.»

در یکی از روایات است که امیرالمؤمنین علیه السّلام در سنّ سی و هفت سالگیِ پیغمبر، نماز می‌خواندند؛ یعنی در وقتی که امیرالمؤمنین هفت ساله و پیغمبر

سی و هفت ساله بودند و هنوز سه سال به زمان بعثت باقی مانده بود![[24]](#footnote-24)

# اوّلین خطاب رسالت به پیغمبر اکرم از جانب پروردگار

در اینجا روایتی را مرحوم مجلسی نقل می‌کند که ذکر آن خالی از نکته نیست؛ می‌فرماید:

یحیی بن أبی‌کثیر از أباسلمه سؤال می‌کند: «اوّلین سوره‌ای که در قرآن نازل شد چه سوره‌ای بود؟»

أباسلمه می‌گوید: «سورۀ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ﴾[[25]](#footnote-25) است.»

می‌گوید: «آن‌طور که من شنیده‌ام، سورۀ علق: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ \* ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ﴾[[26]](#footnote-26) است.»

أباسلمه می‌گوید: «من خود، همین سؤال تو را از جابر بن عبداللَه انصاری سؤال کردم؛ جابر گفت: حدیثی از پیغمبر اکرم برای تو نقل کنم که آن حضرت فرمود: ”در وقتی که من به غار حرا می‌رفتم، وقتی تمام مدت اقامت خود را در غار حرا به پایان رساندم، جبرئیل نازل شد و صدایی از بالا شنیدم که هرچه تفحّص کردم گویندۀ آن را نیافتم. دوباره صدایی شنیدم، وقتی که به بالا نگاه کردم دیدم جبرئیل بر فراز عرش است، و حالتی به من دست داد که گفت: ﴿إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَهِ﴾؛ یا رسول‌اللَه، تو پیغمبر خدا هستی! (و در آن زمان، جبرئیل به پیغمبر اکرم خطاب رسالت کرد!)

حالتی به من دست داد که از شدّت اضطراب، به زمین افتادم و قلق و اضطرابی در درون من پیدا شد؛ برخاستم و گفتم: دَثِّرونی، دَثِّرونی؛ «من را بپوشانید، من را بپوشانید!»

در این‌موقع جبرئیل آبی بر من ریخت و من را غسل و شستشو داد. به منزل آمدم، دچار التهاب و ناراحتی شدم، و به خدیجه گفتم: من را بپوشان!

خدیجه من را پوشانید، که در اینجا سورۀ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ﴾[[27]](#footnote-27) آمد.“»

# کیفیّت تأثیر واردات ملکوتی و تجلّیات ذاتی پیامبر اکرم بر جسم ایشان

ایشان پس از ذکر این روایت می‌فرمایند:

این روایت ممکن است ضعیف باشد. چون بعید است که شخصی را که خداوند به مقام رسالت و بعثت مبعوث می‌کند، به‌واسطۀ وحی و امر پروردگار دچار اضطراب و وحشت بشود! وحشت و اضطراب از امور عادی است که برای افراد عادی اتّفاق می‌افتد؛ اما پیغمبری که به مقام رسالت و به مقام بعثت مبعوث می‌شود، از این حرف‌ها و از این مطالب مبرّا است.[[28]](#footnote-28)

و بعضی به متابعت از ایشان راجع به این روایت و راجع به حال پیغمبر دچار شکّ و تردید شدند و می‌گویند:

مناسبت با مقام رسالت این نیست که یک‌چنین حالی به پیغمبر دست بدهد. وحشت و اضطراب و شک و امثال اینها از امور عادی است که برای افراد عادی اتّفاق می‌افتد؛ و اگر قرار بر این باشد که پیغمبری دچار ترس و اضطراب بشود، حضرت موسی به این مسئله الیَق است، در وقتی که شب بود و آتشی دید؛ در آیۀ قرآن می‌فرماید:

﴿فَلَمَّآ أَتَىٰهَا ...﴾؛ «حضرت موسی در آنجا آمد، خطاب رسید»: ﴿إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ﴾؛ «من پروردگار تو هستم.»

﴿فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى \* وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ﴾.[[29]](#footnote-29)

وقتی که حضرت موسی در آن شب می‌آید و آن آتش را می‌بیند، در آنجا خطاب رسالت و بعثت به حضرت موسی تعلّق می‌گیرد. پروردگار می‌گوید:

«من تو را اختیار کردم!» ﴿فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ﴾؛ «از هم‌اکنون وحی به تو نازل خواهد شد.»

اگر قرار بود که این حالات در هنگام وحی برای شخصی دست بدهد، حضرت

موسی سزاوارتر بود؛ چون شب بود و تنها بود، و آن حالت وحی در یک‌چنین موقعیّتی در او تأثیر می‌گذاشت! لذا این مطلب خیلی بعید است.[[30]](#footnote-30)

در اینجا باید به این نکته توجّه کرد که روایاتی که از ائمّه علیهم السّلام و پیغمبر اکرم وارد است، دارای مضامین و معانی متفاوته، و بر حسب مقامات و درجات است. حالاتی که برای انسان دست می‌دهد به‌واسطۀ قرب پروردگار و به‌واسطۀ تجلّیات خداوند متعال، و تأثیر این حالات بر بدن انسان، مطلبی نیست که بر اهل عرفان و سیر مخفی و پوشیده باشد. ما در حالات بزرگان و اولیا می‌یابیم که به‌واسطۀ قدرت و قوّت و جاذبۀ آن نور و تجلّی پروردگار و تأثیر آنها بر بدن، حالتی برای آنها پیدا می‌شود که به روی زمین می‌افتند و ممکن است مدت‌ها مَغشیٌ علیه باقی بمانند، ممکن است تب کنند و ممکن است دچار ناراحتی‌های جسمی بشوند.[[31]](#footnote-31) ما در حالات امیرالمؤمنین

علیه السّلام یک‌چنین حالاتی داریم،[[32]](#footnote-32) در حالات حضرت سجّاد هم می‌بینیم،[[33]](#footnote-33) و در حالات امام صادق علیه السّلام هم راجع به آن روایاتی داریم.[[34]](#footnote-34) دربارۀ بزرگان و اولیا وارد است که وقتی تجلّیات پروردگار قوی می‌شود، بدن دیگر قدرت تحمّل یک‌چنین تجلّی را ندارد، و آن حالت در بدن تأثیر می‌گذارد؛ تب می‌کنند، می‌افتند، بی‌هوش می‌شوند و ممکن است ناراحتی‌هایی برای آنها پیدا بشود.

خود پیغمبر اکرم هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل می‌شد، آن‌چنان دچار سنگینی و ثقل می‌شدند که آن ثقل و سنگینی بر ناقه و مرکب آن حضرت تأثیر می‌گذاشت و مرکب آن حضرت هم نمی‌توانست یک‌چنین ثقلی را تحمّل کند![[35]](#footnote-35) این ثقل، ثقل ظاهری نیست؛ این ثقل به‌واسطۀ ازدیاد و شدّت تجلّیات پروردگار و تأثیر او بر بدن است و موجب می‌شود که این بدن دچار ثقل بشود.

همان‌طوری که عکس این مرحله هم صادق است؛ یعنی ممکن است در بعضی از اوقات به‌واسطۀ خفّت و بساطت و انبساط و شرح، انسان در موقعیّتی قرار بگیرد و در موقعیّتی واقع بشود که تأثیر آن حالت روحانی در بدن، موجب خفّت بدن و از بین رفتن ثقل بشود و مانند پرِ کاهی، هیچ‌گونه وزن و ثقلی نداشته باشد.

سعدی در اینجا شعری لطیف دارد؛ در گلستان حکایتی نقل می‌کند که: «شنیدم که آن شیخ در دریای مغرب می‌رفت و از روی آب عبور می‌کرد، ولی در یک‌جا که رسید، ندید و در آنجا افتاد و داشت غرق می‌شد!» بعد در آنجا از قول بزرگان و حکایت حال آنها نقل می‌کند و می‌گوید:

یکی پرسید از آن گم کـرده فرزنـد \*\*\* که ای روشن‌روان پیـر خردمنـد

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی \*\*\* چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

بگفت: احوال ما برق جهـان است \*\*\* دمی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بـر طارم اعـلا نشینیم \*\*\* گهی بر پشت پـای خـود نبینیـم

اگـر درویـش در حالی بمـاندی \*\*\* سر دست از دو عـالم برفشـاندی[[36]](#footnote-36)

حالات اولیای خدا متفاوت است. حالتی که برای پیغمبر اکرم در هنگام نزول وحی دست داد یک‌چنین حالتی بود، حالتی بود که به‌واسطۀ ازدیاد و قدرت و قوّت تجلّیات پروردگار بر نفس آن حضرت، تا آن موقع سابقه‌ای نداشت؛ لذا جسم آن حضرت نتوانست تحمّل کند و به روی زمین افتاد.

این تعییر و تنقید آنان و شکّ و شبهه به‌خاطر این جهت است که آنها به این مطلب نرسیده‌اند و دست آنها از این معانی خالی است، و آنها وحی را مانند امور عادی می‌پندارند؛ درحالتی‌که معانی و عوالم و اسراری در اینجا هست که ما لا یحصیٰ و فوق ما یُعدّ و یحصیٰ[[37]](#footnote-37) است.

# شروع دعوت مخفیانۀ اسلام با نزول آیۀ ﴿یا أیّها المدّثّر﴾

به هر صورت، خطاب ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ﴾[[38]](#footnote-38) آمد و پیغمبر اکرم مبعوث به رسالت شدند. طبق بعضی از روایات، وارد است که مدت پنج سال و بنا بر أشهر و أقویٰ، مدت سه سال پیغمبر اکرم دعوت خود را مخفی کردند و غیر از امیرالمؤمنین علیه السّلام و حضرت خدیجه و زید بن حارثه و جعفر طیّار و حضرت ابوطالب و ظاهراً یکی دو نفر دیگر، کسی در این مدّت به آن حضرت ایمان نیاورده بود؛[[39]](#footnote-39) و بسیار اتّفاق می‌افتاد که

پیغمبر اکرم در منزل خود به اتّفاق همین افراد اقامۀ نماز می‌کردند. کسی از حالات آنها مطّلع نبود؛ تا اینکه آیۀ ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾[[40]](#footnote-40) می‌آید و در اینجا خداوند متعال بر پیغمبر تکلیف می‌کند که رسالت خود را گسترش بدهد. ابتدای امر از میان قبیله و از میان قوم خود و اقربای خود انتخاب می‌کنند. در روایت وارد است:

# شروع دعوت علنی اسلام با دعوت پیغمبر اکرم از اقربای خود

پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: «قدری نان و یک قدح از شیر و یک ران گوسفند تهیّه کن و چهل نفر از بزرگان قوم را دعوت کن!»

حضرت ابوطالب، عبّاس بن عبدالمطّلب، ابولهب و بزرگان قوم پیغمبر در آن مجلس دعوت می‌شوند، و پیغمبر اکرم از آنها پذیرایی می‌کنند و این مقدار کم از غذا را جلوی آنها قرار می‌دهند؛ درحالتی‌که آنها کسانی بودند که آن یک ران و آن یک قدح شیر، فقط برای یک نفر آنها کافی بود! پیغمبر اکرم این غذای مختصر را در میان آنها قرار می‌دهد و آن چهل نفر از این غذا استفاده می‌کنند؛ و آن غذا باقی می‌ماند درحالتی‌که تمام آن چهل نفر سیر می‌شوند!

پیغمبر اکرم به آنها رو می‌کنند و خطاب می‌کنند: «من از طرف پروردگار به رسالت مبعوث شدم. باید شهادتین بدهید؛ شهادت به خدا و شهادت به رسالت من! و کیست از میان شما که وصی و وزیر من و معین من و خلیفۀ بعد از من باشد؟!»

آنها پیغمبر اکرم را مسخره می‌کنند و استهزا می‌کنند و مطلب پیغمبر اکرم ناتمام می‌ماند، و از منزل بیرون می‌آیند.

دوباره آن حضرت آنها را به همین کیفیّت دعوت می‌کند؛ و برای بار سوّم که آنها دعوت می‌شوند، پیغمبر اکرم می‌فرماید: «کیست که در این امر، وصیّ من و وزیر من و خلیفۀ بعد از من باشد و بتواند دَین من را پس از من ادا کند؟»

امیرالمؤمنین علیه السّلام که در آن‌موقع طفل سیزده ساله‌ای بودند، برمی‌خیزند

و می‌گویند: «أنا یا رسول‌اللَه!»

بعد حضرت می‌فرماید: «تو خلیفۀ من و وصیّ من و وزیر من هستی، و تو هستی که دَین من را پس از من اداء می‌کنی!»[[41]](#footnote-41)

## فراگیری دعوت عمومی رسول خدا و تبلیغ اسلام

این دعوت پیغمبر در اینجا دعوت أقرباء بود. و اما دعوت عام آن حضرت، به فاصلۀ دو یا سه سال پس از این دعوت از أقرباء، اتّفاق می‌افتد، که آیه می‌آید و خداوند به پیغمبر اکرم خطاب می‌کند:

﴿فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ ... \* إِنَّا كَفَيۡنَٰكَ ٱلۡمُسۡتَهۡزِءِينَ﴾؛[[42]](#footnote-42) «به آنچه ما به تو امر کردیم، اعلان عمومی بده!»[[43]](#footnote-43)

همان‌طوری که می‌دانید، پیغمبر اکرم می‌آیند و بر سنگی در کوه ابوقبیس می‌ایستند و اعلان عمومی می‌کنند و می‌فرمایند:

ای مردم! تا به‌حال کسی از من کذبی شنیده است؟! و کسی از من خلاف امانتی دیده است؟!

آنها می‌گویند: «نه، ما تو را شخص امینی می‌پنداریم!»

حضرت می‌فرمایند:

پس بدانید که من از طرف خداوند مأمور شده‌ام برای اینکه بت‌ها را کنار بگذارید و فقط او را عبادت کنید! و برای اینکه به وحدانیّت او و رسالت من شهادت بدهید!

آنها می‌گویند:

یعنی تو می‌گویی ما سیصد و شصت بت را کنار بگذاریم؟! سیصد و شصت آلهه و خدا را کنار بگذاریم و فقط خدای تو را عبادت کنیم؟!

## مخالفت‌های قریش با رسالت پیغمبر اکرم

و بعد رو می‌کنند به ابوطالب و می‌گویند:

این برادرزادۀ تو مجنون و جن‌زده شده است! اگر پولی می‌خواهد، ما در اختیار او قرار بدهیم؛ یا اگر زن می‌خواهد، ما در اختیار او قرار بدهیم!

حضرت ابوطالب پیش پیغمبر می‌آید و می‌گوید:

این مردم می‌گویند که: «این چه حادثه‌ای است که برای ما اتّفاق افتاده است؟! محمّد جوانان ما را از دین برمی‌گرداند و مردم را به سمت خود می‌خواند!» اگر مال می‌خواهی یا اگر زن می‌خواهی، اینها در اختیار تو قرار می‌دهند.

پیغمبر اکرم در اینجا می‌فرماید:

اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار بدهند، از مأموریّت خود تخطّی نمی‌کنم و مخالفت با امر پروردگار نمی‌نمایم![[44]](#footnote-44)

قضیّه بر آن حضرت سخت می‌شود و آنها به ابوطالب می‌گویند:

تو برادرزادۀ خود را در اختیار ما قرار بده که ما او را از بین ببریم و در عوض او یکی از جوانان قریش را به فرزندی به تو تحویل و تسلیم می‌کنیم!

## حمایت‌های بی‌دریغ حضرت ابوطالب از پیغمبر اکرم

حضرت ابوطالب در اینجا اشعار مفصّلی دارد و می‌گوید:

آیا فرزندم را به شما بدهم که از بین ببرید و در مقابل، فرزندتان را به من بدهید که من تربیت کنم؟!

و در آن اشعار خود می‌گوید:

اگر تمام ما در جلوی تو زمین بیفتیم و از بین برویم، دست از حمایت تو برنمی‌داریم![[45]](#footnote-45)

و برای محافظت از پیغمبر اکرم، آن حضرت را به اتّفاق افرادی که با آن حضرت بودند، مدّتی در شعب أبی‌طالب قرار می‌دهد، و از اقوام خود، محافظینی بر آن حضرت می‌گمارد. حدود چهار سال آن حضرت در شعب أبی‌طالب بودند، به‌طوری‌که بعد از

انقضای مدّت اقامت آن حضرت در شعب، حضرت ابوطالب از دنیا می‌رود. یعنی سه سال که دوران رسالت خفیّۀ آن حضرت بود، و سه سال بعد از رسالت خفیّه که دوران رسالت عامۀ آن حضرت شروع شد، و چهار سال در شعب أبی‌طالب، که جمعاً ده سال می‌شود؛ پس از ده سال، حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه از دنیا می‌روند.[[46]](#footnote-46)

## مسخره نمودن و سلطنت خواندن رسالت، از جانب مشرکین و معاندین

این قوم همان‌هایی بودند که پیغمبر اکرم را مسخره می‌کردند! ولید در میان آنها بود که می‌گویند: از آن پنج نفر افرادی که پیغمبر اکرم را خیلی اذیّت می‌کردند، یکی ولید و دیگری ابولهب بود.[[47]](#footnote-47) از میان آنها این دو نفر و هم‌چنین ابوسفیان خیلی معروف بودند! و اینها افرادی بودند که اصلاً به پیغمبر اکرم ایمان نیاوردند؛[[48]](#footnote-48) و حتّی قبل از اینکه پیغمبر اکرم به فتح مکّه نائل آمدند، ولید و ابولهب به فاصلۀ اندکی کشته شدند،[[49]](#footnote-49) ولی ابوسفیان باقی بود.

اینها به پیغمبر ایمان نیاوردند، و سلطنت را به‌جای رسالت قلمداد می‌کردند و آن حضرت را یک مَلِک و یک پادشاه در میان مردم معرّفی می‌کردند و در صحبت‌های خود وقتی که با ابوطالب یا با نزدیکان پیغمبر صحبت می‌کردند، می‌گفتند: «این شخص یک سلطنت و پادشاهی آورده است!» و بر همین مرام و بر همین کیفیّت هم باقی بودند،

و آن مصائبی که بعد از اسلام از اینها سر زد، براساس همین مرام آنها بود؛ به‌طوری‌که عبداللَه علائلی در کتاب إمام الحسین می‌گوید:

بنی‌امیّه حزبی برای از بین بردن اسلام و برای برگرداندن از اسلام بودند؛ حزبی بودند که آمدند تا اسلام را از آن مسیر خودش منحرف کنند و برگردانند! هنگامی که حکومت به عثمان می‌رسد، همین ابوسفیان می‌گوید: «با حکومت مانند کُره و توپی که در دست بچه‌هاست، بازی کنید؛ چون پیغمبر یک پادشاه بود که آمد و پادشاهی کرد، و فعلاً سلطنت به دست شما افتاده است! رسالتی نبود و اصلاً خبری نبود!»[[50]](#footnote-50)

و فرزند او یزید هم که در آن مجلس می‌گفت:

لَعِبَت هاشمُ بالملکِ فلا \*\*\* خبرٌ جاءَ و لا وحیٌ نَزَلَ‌[[51]](#footnote-51)

# مصائب عظیم اهل‌بیت در شهر شام

اینها به این کیفیّت از همان زمان رسالت پیغمبر نشئت گرفتند و رشد پیدا کردند تا اینکه پس از تثبیت سلطنت به بنی‌امیّه، اسلام را برگرداندند و به آنجایی رساندند که رساندند!

وقتی از حضرت امام سجاد علیه السّلام سؤال می‌شود: «در این سفری که بر شما از کربلا تا به کوفه و از کوفه تا شام و مدینه گذشت، کدام محلّ و موقعیّت برای شما از همه ناگوارتر و سخت‌تر بود؟» حضرت می‌فرمایند:

الشّام؛ «شام از همه برای ما سخت‌تر بود!»

در آنجا ما را منزلی دادند که سقف نداشت؛ روزها از شدّت آفتاب و

حرارت شمس، جراحات ما باز می‌شد و خون از جراحات ما جاری می‌شد! و زنان ما به‌واسطۀ مصائب و تألّمات، دائماً در حال گریه بودند و صدای ناله و فریاد از اطفال ما بلند بود، به‌طوری‌که هر کسی از آن محل عبور می‌کرد به حال ما رقّت می‌آورد![[52]](#footnote-52)

## رؤیای حضرت سکینه سلام اللَه علیها

شبی حضرت سکینه سلام اللَه علیها در خواب می‌بیند پنج ناقه از آسمان فرود آمدند و به‌سوی جایی حرکت می‌کنند. حضرت جلو می‌رود و از یکی از افرادی که به دنبال این مراکب حرکت می‌کند، سؤال می‌کند: «اینان چه کسانی هستند؟» آن شخص می‌گوید: «اوّل آدم صفیّ‌اللَه است، و دیگری نوح، و سوّم ابراهیم، و چهارم موسی.» آنگاه می‌گوید: «آن کسی که آثار خستگی در او پیدا است و دائماً از شدّت خستگی به رو می‌افتد، کیست؟» می‌گوید: «او جدّ تو، پیغمبر آخرالزّمان است!» می‌گوید: «اینها را به کجا می‌برند؟» می‌گوید: «برای زیارت قبر پدر تو، به کربلا می‌روند.» جلو می‌رود که دامن پیغمبر را بگیرد، در این‌موقع می‌بیند که پنج هودج از آسمان آمدند؛ در میان یکی از آنها حضرت حوّا، در دوّمی آسیه، و در سوّمی حضرت مریم، و در چهارم حضرت خدیجه قرار گرفته است. بعد نگاه می‌کند و جدّۀ خود فاطمۀ زهرا سلام اللَه علیها را می‌بیند که در هودج نشسته است و آثار حزن از وجنات آن حضرت پیدا است. می‌رود و عرض می‌کند: «یا أُمّاه! نمی‌دانی که این امّت بر سر ما چه آوردند؟! پدران ما را کشتند! و ما را به این وضع اسیر کردند!» حضرت می‌گوید:

دیگر بس کن! قلب من را پاره کردی! رگ حیات من را بریدی! مگر نمی‌بینی که پیراهن پدر تو حسین در دست من است؟! این پیراهن را نزد خود نگه می‌دارم تا وقتی که خدا را ملاقات کنم![[53]](#footnote-53)

## مصائب اهل‌بیت علیهم السّلام در قصر یزید

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید:

طنابی به گردن من و حضرت اُمّ‌کلثوم انداخته بودند، و عمّه‌ام زینب و بقیۀ اهل‌بیت آن حضرت را با کتف‌های بسته به سمت قصر یزید می‌بردند![[54]](#footnote-54)

(واقعاً ما این حالت را تصوّر کنیم؛ چه منظره‌ای پیدا می‌کند و موقعیّت اهل‌بیت پیغمبر در میان مردم چگونه می‌شود؟!)

در این هنگام حضرت زینب به یزید می‌فرماید:

أ مِنَ العَدلِ یا ابن الطُّلَقاءِ، تَخدیرُکَ حَرائِرَکَ و [إماءَک و سوقُک] بَناتِ رسولِ‌اللَه سَبایا؟![[55]](#footnote-55)

«ای پسر طلقاء! آیا از عدالت است که زنان خود و دختران خود و کنیزان خود را در خدر و در حصر نگاه داری، و فرزندان و اقربای پیغمبر اکرم را این‌طور بدون حجاب و بدون ستر در میان مردم قرار بدهی؟!»

می‌گویند: به‌واسطۀ مکالمات زینب کبریٰ و اُمّ‌کلثوم، صدای گریه از همۀ مردم بلند می‌شود؛ حتّی زنان در پردۀ یزید صدا به گریه بلند می‌کنند!

می‌گویند: زنی از پرده بیرون می‌آید و به یزید می‌گوید:

خجالت نمی‌کشی که ذراری پیغمبر و اهل‌بیت آن حضرت را به این کیفیّت در میان انظار مردم جلوه می‌نمایی؟![[56]](#footnote-56)

یزید برای اینکه آن حالت و موقعیّت مجلس را از بین ببرد و بیشتر موجب تألّم و حزن اهل‌بیت را فراهم بکند، دستور می‌دهد که سر آن حضرت را بیاورند و در مقابل خود قرار بدهند. هنگامی که چشم اهل‌بیت به سر حضرت می‌افتد، صدای: «وا حسیناه! یا حبیب محمّداه! یا ابن بنت المصطفی!» از آن ذراری بلند می‌شود و تمام اهل مجلس را ضجّه و فریاد فرا می‌گیرد. نقل می‌کنند که در این‌موقع یزید چوبی

می‌طلبد و با آن چوب بر لب و دندان آن حضرت می‌زند![[57]](#footnote-57)

# اشعاری در مرثیۀ حضرت اباعبداللَه الحسین الشهید

یا حسین ای که شهید از ستم قوم دغائی \*\*\* وی که هم خون خدا هم پسر خون خدایی

هم تو پروردۀ دوش علی و دامن زهرا \*\*\* هم تو زینت‌ده آغوش رسول دو سرایی

سجده بر خاک سر کوی تو آرند خلایق \*\*\* جان فدای تو که هم قبله و هم قبله‌نمایی

به‌خدا هم تو خلیلی به‌خدا هم تو ذبیحی \*\*\* به‌خدا هم توحرم هم تو صفا هم تو منایی

چه عجب دیده گر از اکبر و عبّاس بپوشی \*\*\* که به قربان شدن کودک شش ماهه رضایی

با لب تشنه بریدند سر از جسم شریفت \*\*\* با وجودی که تو هم خضری و هم آب بقائی

سوخت داغت جگر آدمی و جنّ و ملک را \*\*\* مایۀ درد غم خلق زمین، اهل سمائی[[58]](#footnote-58)

و سَیَعلَمُ الّذین ظَلَموا آلَ محمَّدٍ أیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبونَ، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾.

بِسمِکَ اللَهمَّ و نَدعوکَ و نُقسِمُکَ و نَرجوک، بحقّ محمّد و أهلِ بَیتِه الأطهار، یا اللَه یا اللَه یا اللَه...

1. سوره مدّثّر (74) آیات 1 ـ 7. ترجمه:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیّت و رحیمیّت است \* ای ردا به خود پیچیده، برخیز و پیام انذار و بیم از هلاکت و نیستی را به قوم خود ابلاغ نما \* و پروردگارت را تکبیر گوی و به بزرگی یاد کن \* و لباس (عمل) خویشتن را (از هر آلودگی و زشتی) پاک کن‏ و مصون بدار \* و از پلیدی‌ها دوری نما! \* و (بعد از امتثال این اوامر) بر کسی منّت مگذار، درحالی‌که عمل خود را بزرگ و بسیار ببینی و نسبت به آن دچار عُجب شوی! \* و در راه پروردگارت صبر پیشه کن‏!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره عنکبوت (29) آیه 48. [↑](#footnote-ref-2)
3. رجوع شود به مجمع البیان، ج 8، ص 452، ذیل تفسیر سوره عنکبوت (29) آیه 51: ﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ﴾. [↑](#footnote-ref-3)
4. الاختصاص، ص 6. [↑](#footnote-ref-4)
5. رجوع شود به الإحتجاج، ج 1، ص 84؛ کتاب سلیم بن قیس، ص 593؛ بحار الأنوار، ج 28، ص 54 و 220 و 356. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره آل‌عمران (3) آیه 144. [↑](#footnote-ref-6)
7. علل الشرائع، ج 1، ص 124 ـ 126. [↑](#footnote-ref-7)
8. رجوع شود به ص 160. [↑](#footnote-ref-8)
9. فتح الباری، ابن‌حجر، ج 7، ص 387؛ ج 17، ص 263؛ کشف المشکل، ابن‌الجوزی، ج 2، ص 489؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن‌کثیر، ج 3، ص 427؛ تفسیر الآلوسی، ج 1، ص 302؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج 9، ص 159. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره أعراف (7) آیه 157. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره آل‌عمران (3) آیه 50. [↑](#footnote-ref-11)
12. الکافی، ج 1، ص 194؛ تفسیر القمّی، ج 1، ص 242؛ تفسیر العیّاشی، ج 2، ص 31. [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره أعراف (7) آیه 156. [↑](#footnote-ref-13)
14. المقنعة، شیخ مفید، ص 411. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره أعراف (7) آیه 157. [↑](#footnote-ref-15)
16. تفسیر القمّی، ج 1، ص 243. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره حج (22) آیه 52. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره عنکبوت (29) آیه 48. [↑](#footnote-ref-18)
19. علل الشّرایع، ج 1، ص 125. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره مدّثّر (74) آیات 1 ـ 7. [↑](#footnote-ref-20)
21. رجوع شود به ص 153. [↑](#footnote-ref-21)
22. نهج البلاغة (عبده)، ج 2، ص 157. [↑](#footnote-ref-22)
23. بحار الأنوار، ج ‏18، ص 184، به نقل از قصص الأنبیاء علیهم السّلام، راوندی، ص 317. [↑](#footnote-ref-23)
24. رجوع شود به مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 1، ص 46؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج 13، ص 229. [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره مدّثر (74) آیه 1. [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره علق (96) آیات 1 ـ 3. [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره مدّثر (74) آیه 1. [↑](#footnote-ref-27)
28. بحار الأنوار، ج 18، ص 166 و 167، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره طه (20) آیات 11 ـ 13. [↑](#footnote-ref-29)
30. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون کیفیّت نزول وحی و اقوال مختلف در زمینۀ ثقالت نزول وحی بر قلب مبارک پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 63؛ روح مجرّد، ص 662؛ مفاهیم القرآن، ج 3، ص 330 ـ 332. [↑](#footnote-ref-30)
31. التوحید، شیخ صدوق، ص 115:

«عن عُبَیدِ بنِ زُرارَةَ عن أبیهِ قال: قلتُ لِأبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام: جُعِلتُ فِداکَ! الغَشیَةُ الَّتی کانَت تُصیبُ رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم إِذا أُنزِلَ عَلَیهِ الوَحیُ؟ فَقالَ: ”ذاکَ إِذا لم یَکُن بَینَهُ و بَینَ اللهِ أحَدٌ، ذاکَ إِذا تَجَلَّی اللَهُ لَهُ!“ قال: ثُمَّ قال: ”تِلکَ النُّبوَّةُ یا زُرارَةُ، و أقبَلَ بِتَخَشُّع.“»

ترجمه: «عبید بن زراره از پدرش نقل می‌کند که به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدای شما شوم! حالت غشیه‌ای که به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم اصابت می‌نمود هنگامی که وحی بر ایشان نازل می‌شد، چگونه بود و چه دلیلی داشت؟

حضرت فرمودند: ”این حالات وقتی بود که بین ایشان و بین خداوند واسطه‌ای نبود و خداوند بدون واسطه بر پیامبر اکرم تجلّی می‌نمود!“ سپس حضرت فرمودند: ” ای زراره، این حالت پیامبری و نبوّت است، و سپس حضرت با حال خشوع و خضوع به خداوند رونمود.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-31)
32. الأمالی، شیخ صدوق، ص 79؛ جامع الأخبار، شعیری، ص 65. [↑](#footnote-ref-32)
33. الکافی، ج 2، ص 602؛ ج 3، ص 300؛ الهدایة الکبری، ص 214 و 215؛ فلاح السائل، ص 101 و 104؛ جامع الأخبار، شعیری، ص 65؛ الدّر النظیم، ص 581 ـ 584. [↑](#footnote-ref-33)
34. دعائم الإسلام، ج 1، ص 159؛ فلاح السائل، ص 107. [↑](#footnote-ref-34)
35. تفسیر العیّاشی، ج 1، ص 288. [↑](#footnote-ref-35)
36. گلستان سعدی، باب دوّم، حکایت 10. [↑](#footnote-ref-36)
37. ترجمه: «غیر قابل احصاء و شمارش، و بالاتر از شمردنی‌ها و اندازه‌گرفتنی‌ها است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره مدّثر (74) آیه 1. [↑](#footnote-ref-38)
39. أنساب الأشراف، ج 1، ص 116؛ الطبقات الکبری، ج 1، ص 156. [↑](#footnote-ref-39)
40. سوره شعراء (26) آیه 214. [↑](#footnote-ref-40)
41. تفسیر الفرات الکوفی، ص 301؛ الهدایة الکبری، ص 47؛ شرح الأخبار، ج 1، ص 106. [↑](#footnote-ref-41)
42. سوره حجر (15) آیه 94 و 95. [↑](#footnote-ref-42)
43. تفسیر القمّی، ج 1، ص 378. [↑](#footnote-ref-43)
44. الخصال، ج 1، ص 279 [↑](#footnote-ref-44)
45. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اشعار حضرت ابوطالب علیه السّلام که در مقام دفاع از پیامبر ‌اکرم انشاد فرموده‌اند که حکایت از ایمان آن حضرت نیز می‌نماید، رجوع شود به الغدیر، ج 7، ص 331 ـ 345. [↑](#footnote-ref-45)
46. تفسیر القمّی، ج 1، ص 378 و 379؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 236. [↑](#footnote-ref-46)
47. تفسیر القمّی، ج 1، ص 378:

«المُستَهزِءونَ برَسولِ‌اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم خَمسَةٌ: الوَلیدُ بنُ المُغیرَةِ و العاصُ بنُ وائلٍ و الأسودُ بنُ عَبدِالمُطَّلِبِ [المُطَّلِبِ] و الأسوَدُ بنُ عبدِ یَغوثَ و الحارثُ بنُ طلاطِلَةَ الخُزاعیُّ.

أمّا الولیدُ فَکانَ رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم دَعا علیهِ لِما کان یَبلُغُهُ مِن إیذائِهِ و استِهزائِهِ فقالَ: ”اللَهمّ أعمِ بَصَرَهُ و أثکِلهُ بوَلَدِهِ!“ فعَمیَ بَصَرُهُ و قُتِلَ ولَدُهُ ببَدر... .» [↑](#footnote-ref-47)
48. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 1، ص 73 و 74. [↑](#footnote-ref-48)
49. تاریخ الطبری، ج 2، ص 398؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 110؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 1، ص 74. [↑](#footnote-ref-49)
50. الإمام الحسین (سموُّ المعنی فی سموّ الذات أو أشعة من حیاة الحسین علیه السّلام)، علائلی، ص 30:

«و هذا ما یفسّر مقالة أبی‌سفیان، زعیم العصبة الأموّیة حین تولّیٰ عثمان: ”یا بنی‌أمیّة! تلقفوها تلقُّف الکُرَة؛ فَوالّذی یحلف به أبوسفیان، ما زلت أرجوها لکم و تصیرنّ إلیٰ صبیانکم وراثة!“ (مروج الذّهب، ج 2، ص 343.)» [↑](#footnote-ref-50)
51. روضة الواعظین، ج 1، ص 191. [↑](#footnote-ref-51)
52. تذکرة الشّهداء، حبیب‌الله کاشانی، ص 212. [↑](#footnote-ref-52)
53. مثیر الأحزان، ص 104. [↑](#footnote-ref-53)
54. المنتخب، طریحی، ص 473؛ الأنوار النعمانیّة، ج 3، ص 176. [↑](#footnote-ref-54)
55. مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج 2، ص 72، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-55)
56. معالی السّبطین، ج 2، ص 588. [↑](#footnote-ref-56)
57. الإحتجاج، ج 2، ص 307؛ مقتل الحسین علیه السّلام، ج 2، ص 71، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-57)
58. اشعاری از دیوان صغیر اصفهانی. [↑](#footnote-ref-58)